

انوری و نسخهٔ عیون الحکمه ابن سینا

بقلم آقای

محمد حسین نوا

در دیوان انوری قطعه ایست نونیه که در آن این شاعر از کم شدن يك نسخهٔ خطی از تألیفات ابوعلی سینا که بخط انوری بوده بدوستی ملقب بفخرالزمان شکایت میکند و از او التماس مینماید که آنرا بوی برگرداند.

در نسخ معمولی کلیات انوری این قطعه عنوانی مخصوص ندارد لیکن در يك نسخه از این کلیات که ملکی دوست دانشمند نگارنده آقای مهدی بیانی رئیس کتابخانه ملی است این قطعه را عنوانی است چنین: « کتاب عیون الحکمه کم کرده بود و بفخرالزمان گمان کرده آنرا باین قطعه طلب نموده ». بشرحیکه ذیلاً بیاید این عنوان کاملاً صحیح است و نام فخرالزمان و کتاب عیون در همین قطعه برده شده و عیون الحکمه اسم یکی از تألیفات حکمتی ابوعلی سیناست و آن چنانکه انوری در همین قطعه اشاره کرده و گفته: « سه گونه علم در او کرده بوعلی تقریر » مشتمل است بر سه قسمت منطق و طبیعی و الهی و امام فخرالدین رازی بر آن شرحی نوشته ۱ و نسخهٔ آن نیز در لیدن موجود است ۲

اوحدالدین علی بن محمد بن اسحاق ابیوردی متخلص بانوری چنانکه از شهرت او بحکیم نیز بر می آید علاوه بر مقام جلیلی که در شاعری و سخن پردازی داشته در

غالب علوم زمان خود- مخصوصاً نجوم و ریاضی و حکمت ماهر و میرز بوده و میرزا عبدالله افندی در خاتمهٔ قسم اول از دو قسم کتاب نفیس ریاض العلماء آنجا که اشاره بانوری میکند مینویسد: «انوری از افاضل حکماست و در صناعت نجوم نیز ماهر و از مشاهیر بوده و اشعار او بزبان فارسی نزد خاص و عام شهرت دارد، الآن عصر او را بخاطر ندارم، جماعتی او را از شیعه دانسته اند از تألیفات اوست کتاب البشارات فی شرح الاشارات للشیخ الرئیس در حکمت که من نسخه آنرا در تبریز دیدم و او رسالهٔ مختصری در فن عروض و قافیه دارد که آنرا نیز در شهر رشت از بلاد گیلان دیدم، برای تشخیص احوال او رجوع شود بتذکره‌های شعرا و تواریخ و غیرها ۱» و خود انوری در قطعه دیگری اشاره‌ای بمعلومات خویش میکند و آن قطعه اینست:

ظن مبرکز نظم الفاظ و معانی قاصر م	گرچه در بستم در مدح و غزل يك بارگی
خواه جزوی گیر آنرا خواه کلی قادم	بلکه در هر نوع کز لقران من داند کسی
راستی باید بگویم با نصیبی وافرم	منطق و موسیقی و هیأت بدانم اندکی
گرتو صدیقش کنی بر شرح و بسطش ماهر م	وز الهی آنچه تصدیقش کند! عقل صریح
وند در آن جز و اهب توفیق کس نی ناصرم	وز ریاضی شکلکی چندم بخلوت حل شد دست
کشف دانم کرد اگر حاسد نباشد ناظرم	وز طبیعی رمز چند ار چند بی تشویر نیست
گر نداری باور اینک رنجه شومن حاضر م	نیستم بیکانه از اعمال و احکام نجوم
عالم تحصیل را هم واردم هم صادر م	با بزرگان مستفیدم با فرودستان مفید
زین یکی آوخ که نزدیک تو سردی شاعرم	غصه ها دارم ز نقصان از همه نوعی ولیک
گر سنائی نیستم آخر نه همچون صابرم ۲	این همه بگذار با شعر مجرّد آدم
آن منم کز مفلسی چون روز روشن ظاهر م	هر یکی زین هرزه لایان بی بساری نیستند ۳
میکند برهان که من شاعر نیم بل ساحرم	خود هنر در عهد ما عیبست گرنه این سخن.

۱ - بنقل از نسخهٔ خطی ملکی آقای اقبال که بخط مؤلف است.

۲ - از سنائی بیشم آخر گرچه کم از صابرم (در بعضی نسخ)

۳ - خ. ل. هر یکی آخر از ایشان بی کفافی نیستند.

خاطر م در ستر دیوان دختران دارد چو حور
 زهره شان پرورده در آغوش طبع زاهر م
 گر زبک خاطر کسی را روز ترویج و قبول
 برتر از احسنت کابین یافتیم کافر م
 در چنین قحط مروت - با چنین آزادگان
 وای من گران خوردندی دختران خاطر م
 اینکه میگویم شکایت نیست حسرت حالتست
 شکر بزدان را که اندر هر چه هستم شا کرم
 وز غرض از آفرینش آخر م پس او لم
 قدر من صاحب قوام الدین حسن^۱ داند ار آنک
 مقدماتی که نقل کردیم برای آن بود که عشق و علاقه انوری بعلوم و حکمت و
 اشتغال او باین فنون از دانش معلوم گردد تا اظهار تعلق شدیدی که در قطعه ذیل بیک
 نسخه از کتب حکمتی ابوعلی سینا میکند و تأسفی که بر فقدان آن که بخط خود نوشته
 بوده مینماید، موجب تعجب خوانندگان گرامی نشود.

اما آن قطعه فائده اینست :

زمن بساحت فخر الزمان که خواهد برد
 هزار بندگی اندر لباس کونا کون
 وزان سپس که رساند بسمع عالی او
 که ای بجنب معالیت قدر گردون دون
 کمینه بندگی مخلصت همیگوید
 که ای خلاصه مقصود گردش گردون
 توئی که برهن بیچاره اصطناع تو هست
 از اصطناع صبا بر نبات خاک افزون
 دهد ز خجالت تقصیر خویش هر نفسی
 مکارم تو عرق وارم از همام برون
 تود درج سپهری و درج جود و شرف
 درین یکی بفضایل در آن دگر بفنون
 اگر چه در تو مرانظم و نثر خدمت هست
 چو رسمهای تو دائم ز ننگ فسخ مصون
 هنوز نعت تو در کان خاطر م دارد
 هزار درج گهر مدّخر همه مکنون

۱ - مقصود از این شخص نظام الملك ثالث قوام الدین ابوعلی حسن بن ابی الفتح ناصر الدین طاهر بن ابی الفتح مظفر فخر الملك بن خواجه نظام الملك طوسی است که پس از مرگ پدرش ناصر الدین طاهر (در شوال ۵۴۸) در ایام اسیری سنجر در دست غز و وزیر سلیمان شاه بن محمد سلجوقی جانشین سنجر در خراسان شد ولی او در صفر ۵۴۹ بمراق آمد و وزارت سلطان محمود بن محمد سلیمان شاه را یافت و در ۵۵۳ در بیق منزوی شد و پس از ۵۶۳ مزد انوری از مداحان مخصوص پدر او ناصر الدین طاهر بود. از شرحه اجمالاً نوشتیم چنین برمی آید که این قطعه در حدود ۵۴۸ و اوایل ۵۴۹ گفته شده.

مرا چو با کرم خویش کرده‌ای گستاخ
 گذشت مدت ماهی که با توام سخن‌نویست
 روا مدار چو معطی توئی و سائل من
 کتابکیست مثنی بخط من خادم
 سه گونه علم در او کرده بوعلی تقریر
 ز من بغصب جدا کرده‌اند و کرده مرا
 مگوی نیست که در شارع زبان تو نیست
 بزرگوارا دانی چه شرح و بسط نمود
 بگوی با همه دل‌کان کتابک آن. تو نیست
 سخن درشت مکن انوری و جای بین
 چو در سخن بخر اسلان ز عین اعیانی
 ایاسزای محامد غرض مجاهدتست

همی روم بهمه وقت هم بر آن قانون
 چو صوفیان همی اندر میان نهم اکنون
 که حاجتم بوفسا دیر تر شود مقرون
 چواشک و چهره من جلدش از درون و برون
 باختیار همایون و طالع میموت
 ز غصه با دل پر درد و دیده پر خون
 مضیق نی که دهد نطق را ز سیر سکون
 سخن یکیست در آن نه چرا مفیدنه چون
 و گر بخواهی سوگند میخورم بر نون
 که پادشا متواضع بود ولی نه زبون
 مکن زعین خراسان چنین مخوام عیون
 عیون و غیر عیون را فسانه دان و فسون...

اما این فخرالزمان که انوری او را در بردن نسخه خطی عیون الحکمه متعلق
 بخود متهم میدانسته و قطعه فوق را خطاب با او گفته ظاهراً کسی دیگر نمیتواند باشد
 جز فخرالزمان مسعود بن علی بن احمد صوابی عزیزی بیهقی متوفی سه شنبه ۱۸ محرم
 سال ۵۴۴ هـ که شرح حال او را ابوالحسن بیهقی بتفصیل در تاریخ بیهقی (ص ۲۳۴ -
 ۲۳۵ از چاپ آقای بهمنیار) آورده و در حق او گوید که: « بدرش حکیم علی صوابی
 متکلم و شاعر بود و اشعار پارسی او مشهور است و این امام یگانه عهد بود و محترم
 بنزدیک وزرا و اکابر و او را ثروتی و بسیاری تمام مساعدت نمود دیوان شعر او مجلدی
 ضخیم باشد و او را تصانیف بسیار است یکی کتاب صیقل الالباب و دیگر قوامع و لوامع
 در علم اصول و کتاب التنقیح در اصول فقه و تذکیر چهار مجلد و کتاب نقشه المصدور
 و کتاب اطلاق الملویین و اخلاق الاخوین و تفسیر کتاب الله تعالی و از اشعار او بسیار
 در عالم سیار و طیار است و کتب بدان مشحون. » سپس بیهقی بعضی از اشعار عربی
 و فارسی او را نقل میکند بعد میگوید :

« در مرض موت بمن نامه نوشت ، در آخر نوشته بود که :

مانند یکی جامم آزرده بدست نا که شنوی خبر که آن جام شکست

من این معنی در قطعه بیان کردم و گفتم :

ایا مسعود انک قلت یومياً أعیش وعذب ایامی اجاج

ودائی صار مقروناً بشیبی وداء الشیب لیس له علاج

و یسبهنی زجاج فیه صدع ستمع ان قد انکسر الزجاج

بعد از نقل حکایت مرگ او بیهقی مینویسد :

« و او در ادب اختلاف با امام الحسن الفازی داشته بود و در فقه بفرزند او

شمس الأئمة ابوالقاسم اسمعیل آنگاه با امام حجة الاسلام محمد غزالی آنگاه بیدر من
شمس الاسلام رحمهم الله » .

خلاصه همین ترجمه احوال را هم بنقل از ابوالحسن بیهقی عبدالرزاق بن الفوطی

مورخ در کتاب معجم الألقاب خود در ذیل لقب « فخر الزمان » آورده است و در این
کتاب از مشاهیر کسی دیگر که بلقب فخر الزمان ملقب باشد دیده نمیشود .

حاجی خلیفه هم از جمله تألیفات همین فخر الزمان مسعود بیهقی کتب « اطلاق-

الملوبین و اخلاق الأخوین » و « تفسیر البیهقی » و « صیقل الألباب » را تحت عنوانهای
جداگانه ذکر میکند و در همه موارد کنیه فخر الزمان مزبور را « ابوالمحاسن » مینویسد .

در دیوان انوری یک قطعه شعر دیگر هست که در آن از یک نفر « فخر الزمان

اسحاق » نامی اسم میبرد بشرح ذیل :

ای خداوندی که بردرگاه جاهت بنده وار چرخ و انجم سالها ادرار و راتب خورده اند

بنده را فخر الزمان اسحاق و چندین کس جز او تازه از انعام تو چیزی حکایت کرده اند

گر درست است این سخن معلوم کن تا این برات خود که آوردست و کی باری بمن آورده اند

این شخص هر کس بوده است لابد غیر از فخر الزمان بیهقی است که ما با احوال

او در فوق اشاره کردیم و بعید می نماید که غرض انوری در آن قطعه این شخص باشد .